



در آمدی بر
ایده علوم انسانی اسلامی

دکتر سید محمد تقی موحد ابطحی

بهار ۱۴۰۱

موحدابطحی، سیدمحمدتقی، ۱۳۵۲-
 درآمدی بر ایده علوم انسانی اسلامی / سیدمحمدتقی موحدابطحی. - قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه؛ مرکز پژوهش‌های علوم
 انسانی اسلامی، ۱۴۰۱.
 ۲۸۴ص. - (پژوهشگاه حوزه و دانشگاه؛ ۶۲۱: فلسفه علوم انسانی؛ ۳۲)
 ISBN: 978-600-298-376-3 بهار: ۷۹۰۰۰۰ ریال
 فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا.
 کتابخانه.
 نمایه.
 ۱. علوم انسانی (اسلام) -- راهنمای آموزشی (عالی). ۲. *Humanities (Islam) -- Study and Teachin (Higher).
 الف. پژوهشگاه حوزه و دانشگاه. ب. مرکز پژوهش‌های علوم انسانی اسلامی، صدر.
 BP۲۳۲ ۲۹۷/۴۸۵
 شماره کتابشناسی ملی ۸۷۸۷۰۰۷



درآمدی بر ایده علوم انسانی اسلامی

مؤلف: دکتر سیدمحمدتقی موحدابطحی

ناشران: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، مرکز پژوهش‌های علوم انسانی اسلامی، صدر

صفحه‌آرایی: تحریر اندیشه

چاپ اول: بهار ۱۴۰۱

تعداد: ۲۰۰ نسخه

لیتوگرافی: سعیدی

چاپ: قم-سبحان

قیمت: ۷۹۰۰۰ تومان

کلیه حقوق برای ناشران محفوظ و نقل مطالب با ذکر مأخذ بلامانع است.

قم: ابتدای شهرک پردیسان، بلوار دانشگاه، نبش میدان علوم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، تلفن: ۰۲۵-۳۲۱۱۱۱۰۰ (انتشارات

۳۲۱۱۱۳۰۰) نمابر: ۳۲۸۰۳۰۹۰، ص. پ. ۳۱۵۱-۳۷۱۸۵.

تهران: خ انقلاب، بین وصال و قدس، کوی اسکو، پلاک ۴، تلفن: ۰۶۶۴۰۲۶۰۰

info@rihu.ac.ir

www.rihu.ac.ir

http://rihu.ac.ir/fa/book فروشگاه اینترنتی:

مرکز پخش: قم، خیابان معلم، مجتمع ناشران، طبقه همکف، پلاک ۲۷، تلفن: ۰۲۵-۳۷۸۴۲۶۳۵-۶

تهران: خیابان شهید مطهری، خیابان میرعماد، پلاک ۲۳، طبقه سوم، مرکز پژوهش‌های علوم انسانی اسلامی، صدر، تلفن: ۰۲۵-۳۷۸۴۲۶۳۵-۶

info@scs.ac.ir

https://scs.ac.ir

سخن ناشران

نیاز گسترده جوامع علمی حوزوی و دانشگاهی به منابع و متون درسی در رشته‌های علوم انسانی، حقیقتی انکارناپذیر است. برای رفع این نیاز، مراکز پژوهشی با توجه به محدودیت‌های موجود، می‌توانند با یاری و همکاری یکدیگر، آثار مشترکی تدوین و ارائه کنند تا افزون بر ارتقای کمی و کیفی پژوهش‌ها، از تکرار و موازی‌کاری جلوگیری شود. ازاین‌رو، «پژوهشگاه حوزه و دانشگاه» و «مرکز پژوهش‌های علوم انسانی اسلامی صدرا» برای نیل به هدف یادشده، نخستین کار مشترک خود را با عنوان درآمده علوم انسانی اسلامی به جامعه علمی تقدیم می‌کنند.

با توجه به اینکه در سال‌های اخیر علم دینی یا علوم انسانی اسلامی به‌عنوان یکی از دروس اختیاری در برخی دانشگاه‌ها ارائه می‌گردد، کتاب حاضر به‌عنوان کتاب درسی برای دانشجویان رشته‌های مختلف علوم انسانی در مقطع کارشناسی تألیف شده و امید است اثر حاضر، مورد توجه استادان و دانشجویان این درس و عموم علاقه‌مندان به آشنایی مقدماتی با ایده علوم انسانی اسلامی قرار گیرد.

در پایان لازم می‌دانیم از مؤلف گرامی اثر، جناب آقای دکتر سیدمحمدتقی موحدابطحی و نیز ارزیاب ارجمند جناب آقای دکتر سیدحمیدرضا حسنی سپاسگزاری نماییم.

پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

مرکز پژوهش‌های علوم انسانی اسلامی صدرا

فهرست مطالب

پیشگفتار.....	۱
---------------	---

بخش اول: علوم انسانی جدید و تحولات پس از آن

مقدمه.....	۷
------------	---

فصل اول: کلیات و تعاریف

اهداف فصل.....	۹
مقدمه.....	۹
چیستی دین و ویژگی‌های اسلام.....	۱۱
چیستی علم.....	۱۲
علم جدید.....	۱۲
طبقه‌بندی علوم.....	۱۳
مناسبات علم و دین.....	۱۵
علوم انسانی و علوم اجتماعی.....	۱۶
تعریف علوم انسانی بر مبنای موضوع، هدف و روش.....	۱۷
علوم انسانی در رشته‌های آموزشی.....	۱۹
ساحات گوناگون علوم انسانی.....	۲۰
مناسبات علوم انسانی و اندیشه اسلامی.....	۲۱
تحول علوم انسانی در غرب.....	۲۲
تحول علوم انسانی در ایران.....	۲۳
جریان‌شناسی تاریخی تحول‌خواهان علوم انسانی.....	۲۴
تاریخچه و معنای واژه پارادایم.....	۲۵
کاربرد پارادایم در علوم انسانی.....	۲۷

۲۸.....	پرسش‌های کلیدی در معرفی یک پارادایم
۲۹.....	جمع‌بندی و نتیجه‌گیری
۳۰.....	پرسش‌هایی برای تحقیق

فصل دوم: تاریخچه شکل‌گیری علوم انسانی جدید

۳۱.....	اهداف فصل
۳۱.....	مقدمه
۳۲.....	علم اروپا در دوره باستانی
۳۳.....	علم اروپا در قرون وسطا
۳۴.....	انتقال علم یونان و روم به ایران و جهان اسلام
۳۵.....	رנסانس و اصلاح دینی
۳۶.....	انقلاب علمی قرن هفدهم
۳۹.....	نقش انقلاب علمی در توسعه تجربه‌گرایی و مقابله با آموزه‌های کلیسایی
۴۰.....	انقلاب صنعتی؛ قرن هجدهم
۴۱.....	عصر روشنگری قرن هجدهم
۴۲.....	انقلاب فرانسه
۴۳.....	شکل‌گیری علوم انسانی جدید؛ اقتصاد
۴۴.....	شکل‌گیری علوم انسانی جدید؛ روان‌شناسی
۴۵.....	شکل‌گیری علوم انسانی جدید؛ جامعه‌شناسی
۴۷.....	جمع‌بندی و نتیجه‌گیری
۴۸.....	پرسش‌هایی برای تحقیق

فصل سوم: تحول‌خواهان علوم انسانی پوزیتیویستی

۴۹.....	اهداف فصل
۴۹.....	مقدمه
۵۰.....	تحول‌خواهان سکولار علوم انسانی پوزیتیویستی
۵۰.....	نقد بنیادین کارل مارکس به علوم انسانی پوزیتیویستی
۵۲.....	نقد بنیادین دیلتای به علوم انسانی پوزیتیویستی
۵۴.....	علوم انسانی فمینیستی
۵۵.....	علوم انسانی ضداستعماری
۵۷.....	طبقه‌بندی پارادایمی جریان‌های موجود در حوزه علوم انسانی
۵۹.....	پارادایم پوزیتیویستی
۶۱.....	پارادایم تفسیری
۶۳.....	پارادایم انتقادی
۶۵.....	تحول‌خواهان دینی علوم انسانی

علم مسیحی.....	۶۶
به سوی پارادایم اسلامی علوم انسانی	۶۸
ملاحظه‌ای انتقادی در ارتباط با کاربرد پارادایم اسلامی علوم انسانی.....	۶۹
جمع‌بندی و نتیجه‌گیری.....	۷۰
پرسش‌هایی برای تحقیق.....	۷۱
جمع‌بندی و نتیجه‌گیری بخش اول.....	۷۲

بخش دوم: درباره علوم انسانی اسلامی

مقدمه.....	۷۷
------------	----

فصل اول: تاریخچه علم اسلامی در جهان اسلام

اهداف فصل.....	۷۹
مقدمه.....	۷۹
اولین روبرویی امت اسلامی با علوم تمدن‌های دیگر.....	۸۰
دومین مواجهه امت اسلامی با علوم تمدن‌های دیگر.....	۸۳
سه گونه مواجهه با دستاوردهای تمدنی غرب جدید.....	۸۶
سه مرحله مواجهه جهان اسلام با غرب در دو قرن گذشته.....	۸۸
موج جدید اسلامی سازی علم و نهادهای علمی.....	۹۰
مراکز آموزشی و پژوهشی فعال در زمینه علوم انسانی اسلامی در عرصه بین‌المللی.....	۹۲
همایش‌های برگزارشده در زمینه اسلامی سازی علوم در عرصه بین‌المللی.....	۹۴
نشریات فعال در زمینه علوم اسلامی در عرصه بین‌المللی.....	۹۵
جمع‌بندی و نتیجه‌گیری.....	۹۶
پرسش‌هایی برای تحقیق.....	۹۷

فصل دوم: معنا و امکان علوم انسانی اسلامی

اهداف فصل.....	۹۹
مقدمه.....	۹۹
معنای علم دینی.....	۱۰۰
تعاریف سلبی علم دینی.....	۱۰۰
تعاریف ایجابی علم دینی.....	۱۰۱
تبیین فلسفی امکان علم دینی.....	۱۰۲
تبیین جامعه شناختی امکان علم دینی.....	۱۰۳
استناد به علم‌شناسی مابعداثبات‌گرایی جهت اثبات امکان علم دینی.....	۱۰۴

۱۰۵.....	تبیین تاریخی امکان علم دینی.....
۱۰۷.....	بررسی ادله امتناع علم دینی.....
۱۰۷.....	امتناع علم دینی به استناد ناکامی تلاش‌های انجام شده در این زمینه.....
۱۰۸.....	امتناع علم دینی در مقام ثبوت.....
۱۰۹.....	امتناع علم دینی در مقام اثبات.....
۱۱۰.....	امتناع علم دینی نتیجه نگاه استقلالی به علم و دین.....
۱۱۱.....	عینیت علم و امتناع علم دینی.....
۱۱۳.....	وحدت روش علمی و امتناع علم دینی.....
۱۱۶.....	جمع‌بندی و نتیجه‌گیری.....
۱۱۶.....	پرسش‌هایی برای تحقیق.....

فصل سوم: ضرورت علم دینی

۱۱۷.....	اهداف فصل.....
۱۱۷.....	مقدمه.....
۱۱۸.....	ضرورت علم دینی جهت غلبه بر مشکلات علم جدید.....
۱۱۹.....	نقصان علم جدید دلیلی ناکافی برای ضرورت علم دینی.....
۱۲۰.....	ناتوانی نتایج سوء علم جدید در اثبات ضرورت علم دینی.....
۱۲۲.....	نقصان معرفت‌شناختی علم جدید، دلیلی ناکافی در اثبات ضرورت علم دینی.....
۱۲۴.....	ناسازگاری علم جدید و دین، دلیلی ناکافی برای اثبات ضرورت علم دینی.....
۱۲۶.....	سنجش برهان‌های ناظر به مشکلات علوم جدید.....
۱۲۷.....	عدم کفایت عقل بشری و ضرورت علم دینی.....
۱۲۸.....	ضرورت علم دینی به استناد سرپرستی همه‌جانبه دین.....
۱۲۹.....	دینی‌گرایی در علم یک وظیفه معرفتی.....
۱۳۱.....	جمع‌بندی و نتیجه‌گیری.....
۱۳۲.....	پرسش‌هایی برای تحقیق.....

فصل چهارم: مطلوبیت و اخلاقی بودن تلاش برای تولید علوم انسانی اسلامی

۱۳۳.....	اهداف فصل.....
۱۳۳.....	مقدمه.....
۱۳۴.....	جهت‌دار بودن مطلوبیت تلاش برای تحقق علوم انسانی اسلامی.....
۱۳۵.....	بررسی ادله نامطلوب بودن تلاش برای تحقق علم دینی از جهت علم.....
۱۳۵.....	الف) نادیده‌گرفتن دستاوردهای علمی بشر در طول تاریخ.....
۱۳۶.....	ب) محدود کردن حوزه الهام‌گیری به دین، مانع حرکت سریع علم.....
۱۳۷.....	ج) نقد ناپذیری علم دینی و عدم پیشرفت آن.....
۱۳۷.....	بررسی ادله نامطلوب بودن تولید علم دینی از جهت دین.....

۱۴۰	بررسی ادله نامطلوب بودن تولید علم دینی از جهت اجتماعی
۱۴۲	اهمیت بحث درباره اخلاق علم دینی
۱۴۳	آیا علم‌ورزی به معنای عام می‌تواند موضوع احکام اخلاقی قرار گیرد؟
۱۴۳	ملاحظات اخلاقی ایده علم دینی در مرحله مسئله‌گزینی
۱۴۴	ملاحظات اخلاقی ایده علم دینی در مرحله فرضیه‌پردازی
۱۴۶	ملاحظات اخلاقی ایده علم دینی در مرحله دآوری
۱۴۷	ملاحظات اخلاقی در فراساختار علم دینی
۱۴۷	جمع‌بندی ملاحظات اخلاقی علم دینی
۱۴۸	جمع‌بندی و نتیجه‌گیری
۱۵۰	پرسش‌هایی برای تحقیق
۱۵۱	جمع‌بندی و نتیجه‌گیری بخش دوم

بخش دوم: رویکردهای کلان جهت تولید علوم انسانی اسلامی

۱۵۵	مقدمه
-----	-------

فصل اول: رویکردهای غیرمدیریتی و غیرمعرفتی در تولید علوم انسانی اسلامی

۱۵۹	اهداف فصل
۱۵۹	مقدمه
۱۶۰	رویکرد غیرمدیریتی در تحول دینی علوم انسانی
۱۶۱	مدیریت‌ناپذیری تحول علوم انسانی در تفکر هایدگری
۱۶۳	مدیریت‌ناپذیری تحول علوم انسانی در علم‌شناسی کوهنی
۱۶۵	ارزیابی رویکرد غیرمدیریتی به تحول علوم انسانی
۱۶۵	رویکرد غیرمعرفتی به تحول علوم انسانی
۱۶۶	رویکرد فردگرایانه به عوامل غیرعلمی مؤثر در تحول علوم انسانی
۱۶۸	دیدگاه سروش درباره نقش تحول عالم در تحول علم
۱۶۸	دیدگاه میرباقری درباره نقش تحول عالم در تحول علم
۱۶۹	رویکرد جمع‌گرایانه به عوامل غیرعلمی مؤثر در تحول علوم انسانی
۱۷۰	دیدگاه شهیدصدر درباره نقش تحول واقعیت اجتماعی در تحول علم
۱۷۰	دیدگاه میرباقری درباره نقش تحول واقعیت اجتماعی در تحول علم
۱۷۱	ارزیابی رویکرد غیرمعرفتی در تولید علوم انسانی
۱۷۲	پرسش‌هایی برای تحقیق

فصل دوم: رویکرد تهذیب و تکمیل علوم انسانی موجود

۱۷۳	اهداف فصل
۱۷۳	مقدمه

۱۷۴.....	تقریرهای ارائه‌شده از رویکرد تهذیب و تکمیل علوم جدید.....
۱۷۵.....	نقد‌های واردشده به رویکرد تهذیب و تکمیل علوم موجود.....
۱۷۵.....	ارائه تقریری جدید از رویکرد تهذیب و تکمیل علوم موجود.....
۱۷۶.....	شناخت صحیح اسلام.....
۱۷۶.....	شناخت دقیق علوم انسانی موجود.....
۱۷۷.....	بررسی نسبت علوم انسانی جدید و معارف دینی.....
۱۷۸.....	تهذیب علوم انسانی موجود.....
۱۷۸.....	تکمیل علوم انسانی موجود.....
۱۷۹.....	دوری قرائت جدید رویکرد تهذیب و تکمیل علوم موجود از نقد‌های وارده.....
۱۸۰.....	امکان سازگاری محصول رویکرد تهذیب و تکمیل علوم انسانی موجود.....
۱۸۲.....	روش اخذ و طرد در فرایند تهذیب علوم انسانی موجود.....
۱۸۳.....	روش نظریه‌پردازی و تعامل فعالانه در عرصه علم.....
۱۸۳.....	رویکرد تهذیب و تکمیل علوم انسانی موجود بهترین گزینه در دوران گذار.....
۱۸۴.....	تحقق خارجی رویکرد تهذیب و تکمیل علوم موجود.....
۱۸۵.....	جمع‌بندی و نتیجه‌گیری.....
۱۸۶.....	پرسش‌هایی برای تحقیق.....

فصل سوم: رویکرد استنباطی در تولید علوم انسانی اسلامی

۱۸۷.....	اهداف فصل.....
۱۸۷.....	مقدمه.....
۱۸۸.....	انگیزه استفاده از روش استنباطی در تولید علوم انسانی اسلامی.....
۱۸۹.....	مبانی کلامی بهره‌گیری از رویکرد استنباطی برای تولید علوم انسانی اسلامی.....
۱۸۹.....	الف) مبانی صدور.....
۱۹۰.....	ب) مبانی دلالتی.....
۱۹۰.....	الگوی استنباطی تولید علوم انسانی اسلامی.....
۱۹۱.....	تاریخچه و کاربرد علم اصول و قابلیت آن در تولید علوم انسانی اسلامی.....
۱۹۲.....	ناتوانی علم اصول در تولید علوم انسانی اسلامی.....
۱۹۳.....	توانایی علم اصول در تولید علوم انسانی اسلامی.....
۱۹۳.....	کلیات رویکرد استنباطی برای تولید علوم انسانی اسلامی.....
۱۹۴.....	لزوم توانمندسازی علم اصول برای تولید علوم انسانی اسلامی.....
۱۹۶.....	روش‌های دیگر مورد استفاده در رویکرد استنباطی برای تولید علوم انسانی اسلامی.....
۱۹۶.....	روش پیشنهادی «پسندیده» برای استنباط علوم انسانی از متون اسلامی.....
۱۹۷.....	روش مورد استفاده «کافی» برای نظریه‌پردازی دینی از متون اسلامی.....
۱۹۸.....	اعتبارسنجی دستاوردهای روش استنباطی.....
۱۹۹.....	مناسبات یافته‌های رویکرد استنباطی و دستاوردهای علوم انسانی.....

۲۰۰.....	جمع‌بندی و نتیجه‌گیری.....
۲۰۲.....	پرسش‌هایی برای تحقیق.....

فصل چهارم: رویکرد مبناکرا در تولید علم دینی

۲۰۳.....	اهداف فصل.....
۲۰۳.....	مقدمه.....
۲۰۴.....	تقریرهایی از رویکرد مبناکرا در تأسیس علم دینی.....
۲۰۵.....	چگونگی دستیابی به مبانی اسلامی علوم.....
۲۰۶.....	تدوین مبانی علوم انسانی با استفاده از آیات و روایات.....
۲۰۷.....	تدوین مبانی علوم با بهره‌گیری از فلسفه اسلامی.....
۲۰۷.....	نقصان فلسفه اسلامی موجود برای تولید علوم انسانی.....
۲۰۹.....	به‌سوی فلسفه اسلامی مناسب برای تولید علوم انسانی.....
۲۱۰.....	توحید، مبنایی‌ترین اصل در فرایند تولید علوم انسانی اسلامی.....
۲۱۱.....	چگونگی گذر از مبانی فلسفی به نظریه علمی.....
۲۱۲.....	دسترسی به علم دینی از طریق خلاقیت در چارچوب مبانی اسلامی.....
۲۱۳.....	نقش مبانی اسلامی در اخذ و طرد نظریه‌های علمی.....
۲۱۴.....	ضرورت آزمون تجربی نتایج حاصله از رویکرد مبناکرا.....
۲۱۴.....	نمونه‌ای از رویکرد مبنامحور در تأسیس علم دینی.....
۲۱۶.....	ملاحظات در باره رویکرد مبناکرایانه در تأسیس علم دینی.....
۲۱۷.....	جمع‌بندی و نتیجه‌گیری.....
۲۱۸.....	پرسش‌هایی برای تحقیق.....

فصل پنجم: رویکردهای ترکیبی در تأسیس علوم انسانی اسلامی

۲۱۹.....	اهداف فصل.....
۲۱۹.....	مقدمه.....
۲۲۰.....	رویکرد ترکیبی جوادى آملی در چگونگی دستیابی به علوم انسانی اسلامی.....
۲۲۱.....	رویکرد ترکیبی مصباح یزدی در دستیابی به علوم انسانی اسلامی.....
۲۲۴.....	رویکرد ترکیبی باقری در چگونگی دستیابی به علوم انسانی اسلامی.....
۲۲۶.....	رویکرد ترکیبی میرباقری در چگونگی دستیابی به علوم انسانی اسلامی.....
۲۲۷.....	رویکرد ترکیبی خسروپناه در چگونگی دستیابی به علوم انسانی اسلامی.....
۲۲۸.....	رویکرد ترکیبی حسنى و علیپور در چگونگی دستیابی به علوم انسانی اسلامی.....
۲۳۰.....	چگونگی پرهیز از فروافتادن در ورطه التقاط.....
۲۳۱.....	جمع‌بندی و نتیجه‌گیری.....
۲۳۲.....	پرسش‌هایی برای تحقیق.....
۲۳۳.....	جمع‌بندی و نتیجه‌گیری بخش سوم.....

خاتمه: گذشته، حال و آینده علوم انسانی اسلامی در ایران

اهداف فصل	۲۳۷
مقدمه	۲۳۷
اقدامات انجام شده پس از انقلاب، جهت تولید علوم انسانی اسلامی	۲۳۸
چرایی تسلط رویکرد پوزیتیویستی در حوزه علوم انسانی	۲۴۲
علم‌شناسی در پرتو رابطه ساخت و عامل	۲۴۳
زمینه اجتماعی ورود علوم انسانی پوزیتیویستی به ایران	۲۴۴
تداوم ناآگاهانه و ناخواسته رویکرد پوزیتیویستی در ایران	۲۴۶
آینده ایده علوم انسانی اسلامی	۲۴۸
ارزیابی دیدگاه بی آینده بودن ایده علوم انسانی اسلامی	۲۵۰
آینده علوم انسانی اسلامی بر مبنای تحلیل روند	۲۵۱
جمع بندی و نتیجه گیری	۲۵۴
پرسش‌هایی برای تحقیق	۲۵۵
منابع	۲۵۷

نمایه‌ها

نمایه اصطلاحات	۲۷۱
نمایه اشخاص	۲۷۲

پیشگفتار

مروری کوتاه و گذرا بر تاریخ آنچه امروزه علم نامیده می‌شود، نشانگر آن است که تحول علم در مقادیر و سطوح مختلف در تمامی علوم رخ داده و می‌دهد، و به تعبیر دیگر، تحول علم را می‌توان یک امر طبیعی و همیشگی قلمداد کرد. تحول تدریجی علم نشان از آن دارد که با توجه به ظرفیت‌های نامحدود واقعیت از یک سو، و ظرفیت‌های ادراکی محدود و خطاپذیر آدمی، علم همواره در مسیر نیل به هدف نهایی خود (شناخت واقع) در حال رشد و تکامل است.

ریشه‌های دانش امروز بشری را باید در تمدن‌های کهن (از هند، چین، ایران، مصر و... که قدمتی چند هزار ساله دارند) جستجو کرد، اما مطابق با تاریخ‌نگاری‌های علم موجود، علم امروزی عمدتاً ریشه در تمدن یونانی و رومی، با قدمتی کمتر از سه هزار سال، دارد؛ بنابراین روایت، تمدن یونانی و رومی در مسیر گسترش خود از دستاوردهای علمی تمدن‌های دیگر استفاده کرد. پس از شکست تمدن یونانی و رومی، این علم در تمدن اسلامی به رشد خود ادامه داد و مجدداً از دستاوردهای علمی تمدن‌های کهن ایران، هند و مصر استفاده کرد. با افول تمدن اسلامی، علم، فرایند توسعه خود را در اروپا دنبال کرد تا آنکه در قرن هفدهم میلادی، تحولات عظیمی در عرصه‌های مختلف علمی (فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی، پزشکی) پدید آمد که از آن تحت عنوان انقلاب علمی یاد می‌شود. به دنبال انقلاب علمی، جنبشی تحت عنوان روشنگری در کشورهای اروپایی پدید آمد که در تلاش بود با فاصله گرفتن از دین و متافیزیک و روی آوردن به منطق حاکم بر علوم طبیعی جدید، به‌ویژه فیزیک، تمامی مسائل و مشکلات بشری را حل و رفع کند. به دنبال این ذهنیت، علوم انسانی جدید در قرن نوزدهم پا به عرصه گذاشتند و کوشیدند با بهره‌گیری از روش علوم طبیعی به تحلیل پدیده‌های انسانی و اجتماعی بپردازند و مسائل و مشکلات فردی و جمعی را برطرف کنند.

هم‌زمان با شکل‌گیری علوم انسانی طبیعت‌گرایانه، ایدئالیسم و رمانتیسم آلمانی به تبع آرای فلسفی ایمانوئل کانت (۱۷۲۴-۱۸۰۴)، یوهان گوتلیپ فیشته (۱۷۶۲-۱۸۱۴)، فریدریش ویلهلم یوزف فون شلینگ (۱۷۷۵-۱۸۵۴)، گنورگ ویلهلم فریدریش هگل (۱۷۷۰-۱۸۳۱)، یوهان هردر (۱۸۰۳-۱۷۴۴)، ویلهلم فون هومبولت (۱۷۶۷-۱۸۳۵)، آدولف باحتین (۱۸۲۶-۱۹۰۵) و... سرمنشأ شکل‌گیری جریان‌های ضدطبیعت‌گرایانه در حوزه علوم انسانی شدند که با تأکید بر تفاوت ماهوی موضوع علوم انسانی از موضوع علوم طبیعی، استفاده از روش‌های علوم تجربی طبیعی (که مصداق اکمل آن فیزیک نیوتنی بود) را در علوم انسانی مجاز نمی‌دانستند. مروری بر تاریخ (حدوداً ۲۰۰ ساله) شکل‌گیری علوم انسانی جدید و تحولات آن نشان از تأثیرپذیری شدید این علوم از موقعیت تاریخی، اجتماعی و افکار فلسفی حاکم بر جامعه علمی دارد.

آشنایی اولیه، اما غیرآکادمیک ایران با علوم انسانی جدید به سال‌های ۱۲۵۰ هجری و آشنایی آکادمیک با علوم انسانی جدید به سال‌های ۱۳۲۰ و هر دو با نظر به نقش این علوم در تنظیمات مهندسی جامعه انجام می‌گیرد. علوم انسانی متناسب با چنین هدفی، علوم انسانی پوزیتیویستی بود و این امر موجب ورود و غلبه علوم انسانی با رویکرد پوزیتیویستی در فضای علمی کشور شد. هم‌زمان با آغاز جنبش‌های اجتماعی و انقلابی در ایران، اندیشه‌های مارکسیستی به‌منزله علوم اجتماعی انتقادی، عمدتاً در فضای غیردانشگاهی ایران رواج یافت. پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران این احساس در جمعی از دانشگاهیان و مسئولان مملکتی پدید آمد که علوم انسانی غالب، به خاطر نوع نگاهی که به چیستی انسان و سعادت وی دارند و روشی که برای تحلیل واقعیت‌های انسانی به کار می‌برند، نمی‌توانند به نیازها و انتظارات جامعه ایرانی-اسلامی پس از انقلاب پاسخ دهند. از سوی دیگر، مبانی فلسفی مندرج در علوم انسانی رایج نیز با جهان‌بینی اسلامی تعارض داشت. چنین توجهاتی موجب شد بلافاصله پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، بحث بازنگری در علوم انسانی در دستور کار ستاد انقلاب قرار گیرد و اقداماتی در زمینه تحول دانشگاه و حرکت به سمت دانشگاه اسلامی و همچنین تحول علوم انسانی و حرکت به سوی علوم انسانی اسلامی به مرحله اجرا درآید.

با گذشت نزدیک به چهار دهه از انقلاب فرهنگی و بازگشایی دانشگاه‌ها (۱۳۶۲) و تأسیس مراکز فرهنگی، آموزشی، پژوهشی، برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری، ایده تحول دانشگاه و دانشگاه اسلامی و تحول علوم انسانی و علوم انسانی اسلامی هنوز آن‌چنان که انتظار می‌رفت، محقق نشده است. با توجه به وضعیت علوم انسانی در کشور و محقق نشدن ایده تحول علوم انسانی و

دستیابی به علوم انسانی اسلامی، شورای عالی انقلاب فرهنگی پس از بررسی عملکرد شورای اسلامی شدن دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی (تأسیس ۱۳۷۶) در این زمینه، در جلسه ۶۵۰ مورخ ۱۳۸۸/۷/۲۱ تأسیس شورای تخصصی تحول و ارتقای علوم انسانی را مصوب کرد تا دغدغه دیرینه نظام را با جدیت بیشتری دنبال کند. این شورا اصلی‌ترین برنامه خود را تغییر سرفصل‌های دروس علوم انسانی اعلام کرد و به اقدام در این زمینه پرداخت. این در حالی بود که تغییر سرفصل‌های دروس علوم انسانی، بخش کوچکی از طرح کلان تحول علوم انسانی و تولید علوم انسانی اسلامی را تشکیل می‌داد و طبیعی بود با سیاست‌ها و برنامه‌ریزی‌های شورای تحول و ارتقاء علوم انسانی، اهداف این طرح کلان، دست‌یافتنی نبود. بر این مبنا مراکزی همچون ستاد اجرایی نقشه جامع علمی کشور و کمیسیون حوزوی شورای عالی انقلاب فرهنگی، کارگروه‌هایی برای تهیه نقشه راه تحول علوم انسانی تشکیل دادند تا ابعاد گسترده‌تری از این طرح را بررسی کند و ضمن آسیب‌شناسی سیاست‌ها، برنامه‌ها و اقدامات سه دهه گذشته و آشنایی با جریان‌های کلان تحول‌خواه در حوزه علوم انسانی و به‌ویژه طرفداران ایده علوم انسانی اسلامی و الزامات مدیریتی هریک از آنها، سیاست‌ها و برنامه‌های کوتاه‌مدت، میان‌مدت و درازمدتی را برای تحقق دغدغه دیرینه نظام و رهبری تدارک بینند.

از سوی دیگر، در سال‌های اخیر برخی مراکز آموزشی، در مقاطع مختلف کارشناسی، کارشناسی‌ارشد و دکترا، برنامه‌های آموزشی مختلفی برای آشنا کردن دانشجویان با ایده علوم انسانی اسلامی و راهکارهای تحقق آن برگزار کرده‌اند. همچنین دوره‌های دانش‌افزایی برای آشنایی استادان با ایده علم دینی و علوم انسانی اسلامی برنامه‌ریزی شده است که هر ساله به مرحله اجرا درمی‌آید. به‌منظور سامان‌دهی و بهره‌برداری بهینه از این دوره‌های آموزشی کتاب حاضر با عنوان «درآمدی بر ایده علوم انسانی اسلامی» تدوین شد.

پرسش‌های کلانی که در این کتاب بررسی و پاسخ داده خواهند شد عبارت‌اند از:

۱. جریان غالب در حوزه علوم انسانی در عرصه بین‌المللی و داخلی کدام است؟ مؤلفه‌های نظری این جریان غالب چیست؟ و جریان غالب در چه ساختاری به بازتولید و گسترش خود می‌پردازد؟

۲. در مواجهه با جریان غالب علوم انسانی چه جریان‌های کلانی در عرصه بین‌المللی شکل گرفته‌اند؟ مؤلفه‌های نظری آنها چیست؟ هریک از این جریان‌ها در چه ساختاری به بازتولید و گسترش خود می‌پردازند؟

۳. تحول‌خواهی نسبت به علوم انسانی در جهان اسلام در قالب چه دیدگاه‌های کلانی شکل گرفته و دنبال می‌شود؟ مؤلفه‌های نظری هریک از آنها چیست؟ برای تحقق هریک از این ایده‌ها چه اقداماتی باید صورت گیرد؟

۴. عوامل مؤثر در ناکارآمدی دیدگاه‌های کلان در زمینه تحول علوم انسانی و تولید علوم انسانی اسلامی چه بوده و چه آینده‌ای برای این ایده قابل تصور است؟

برای پاسخ به این پرسش‌ها، در بخش اول، پس از تعریف اجمالی مفاهیم کلیدی مورد استفاده در این کتاب، مثلاً علم، دین، علوم انسانی، مناسبات علم و دین، تحول علوم انسانی، پارادایم و... تاریخچه مختصری از شکل‌گیری علوم طبیعی و انسانی پوزیتیویستی بیان می‌شود و در نهایت، جریان‌های تحول‌خواهی که در غرب در مواجهه با علوم انسانی پوزیتیویستی شکل گرفته‌اند در چارچوب پارادایمی معرفی می‌شود.

در بخش دوم، پس از اشاره تاریخی به پیدایش ایده علم اسلامی در جهان اسلام و فعالیت‌هایی که در این زمینه اجرا شده است، ادله مربوط به امکان، ضرورت، مطلوبیت و اخلاقی بودن علوم انسانی اسلامی بررسی شده است.

در بخش سوم، رویکردهای کلان در زمینه علوم انسانی اسلامی معرفی شده‌اند و به این نکته اشاره شده است که نظریه‌پردازان این عرصه معمولاً از ترکیبی از این رویکردهای کلان بهره گرفته‌اند.

در آخرین بخش، پس از اشاره به اقداماتی که پس از انقلاب اسلامی ایران در زمینه علوم انسانی اسلامی انجام گرفته، این مسئله بررسی شده است که چرا با وجود این همه اقدام، علوم انسانی در ایران کماکان در سیطره رویکرد پوزیتیویستی است و تلاش‌های انجام‌شده در زمینه علوم انسانی اسلامی ثمرات چشمگیری نداشته است و اینکه چه سرانجامی برای ایده علوم انسانی اسلامی در ایران قابل تصور است.

در پایان از پژوهشگاه حوزه و دانشگاه که فرصت انجام این تحقیق را برای بنده فراهم آورد و همچنین از راهنمایی‌های جناب حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر سیدحمیدرضا حسنی، مدیر گروه فلسفه علوم انسانی این پژوهشگاه کمال تشکر را دارم. امید است این اثر بتواند سهمی در بهره‌برداری بهینه از دوره‌های آموزشی مرتبط با علم دینی و علوم انسانی اسلامی و گسترش و تعمیق ادبیات این بحث در کشور داشته باشد.

بخش اول

علوم انسانی جدید و تحولات پس از آن

مقدمه

برای آشنایی بهتر با علوم انسانی موجود، لازم است مشخص نماییم این دسته از علوم در چه بستر تاریخی، اجتماعی و معرفتی شکل گرفته و متحول شده‌اند و هریک از آنها چه نقدی به دیگران داشته، برای توسعه خود چه اقداماتی انجام داده‌اند؛ این بررسی، نکات زیر را برای ما روشن خواهد ساخت:

۱. علوم انسانی جدید در بستر تاریخی، اجتماعی و معرفتی خاصی به وجود آمده‌اند؛
 ۲. تفاوت در زمینه‌های تاریخی، اجتماعی و معرفتی به شکل‌گیری جریان‌های متفاوتی در علوم انسانی منتهی شده است؛
 ۳. تحول‌خواهی نسبت به علوم انسانی، اختصاص به ایران پس از انقلاب یا حتی جهان اسلام ندارد؛ بلکه در غرب نیز سابقه داشته و دارد؛
 ۴. بر این اساس، دور از انتظار نیست که ارزش‌ها و بینش‌های اسلامی و همچنین زمینه‌های تاریخی و اجتماعی در ایران، به‌ویژه پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به‌گونه‌ای جدید از علوم انسانی منتهی شود.
- برای روشن شدن این مطالب؛ در فصل اول، مفاهیم و کلیات مورد بحث در این کتاب بیان می‌شود تا خواننده با اهداف کتاب، مفاهیم کلیدی آن و سیر منطقی مباحث آشنایی اجمالی پیدا کند.

در فصل دوم، ضمن اشاره به زمینه‌های تاریخی، اجتماعی و معرفتی شکل‌گیری علوم طبیعی (فیزیک و زیست‌شناسی و پزشکی) جدید نشان خواهیم داد اولین گرایش‌ها در

جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و اقتصاد به شدت متأثر از دستاوردهای علوم طبیعی تجربی پدید آمده‌اند.

در فصل سوم، ضمن معرفی چند جریان تحول‌خواه نسبت به علوم انسانی پوزیتیویستی، جریان‌های کلان در حوزه علوم انسانی در قالب نگاهی پارادایمی معرفی می‌شوند. با معرفی مبانی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی، انسان‌شناختی و روش‌شناختی این پارادایم‌ها زمینه برای طرح پارادایم اسلامی علوم انسانی فراهم می‌گردد.

فصل اول

کلیات و تعاریف

اهداف فصل

از دانشجویان انتظار می‌رود پس از مطالعه این فصل:

- ضمن ارائه تعریف مختصری از دین، ویژگی‌های دین اسلام را نسبت به سایر ادیان بیان کنند.
- معانی مختلف علم را برشمارند و توضیح دهند در بحث از رابطه علم و دین معمولاً چه تلقی‌ای از علم موردنظر است.
- به تفاوت علوم مختلف از حیث موضوع، روش و غایت اشاره کنند.
- تعریفی اجمالی از علوم انسانی ارائه و تفاوت‌های آن را با علوم طبیعی بیان کنند.
- به تلقی‌های مختلفی که از تحول علوم انسانی وجود دارد، اشاره نمایند.
- با معنا، تاریخچه و کاربرد اصطلاح «پارادایم» آشنا شوند.
- بیان کنند هر پارادایمی در علوم انسانی با چه مؤلفه‌هایی معرفی می‌شود.
- توضیح دهند جریان‌شناسی تحول‌خواهان علوم انسانی چه اهمیتی دارد.

مقدمه

موضوع محوری مورد بحث در این کتاب، علوم انسانی اسلامی است. بحث درباره این موضوع محوری مستلزم بیان یکسری مقدمات است. ابتدا باید تاریخچه پیدایش و سیر تحولات علم به معنای عام و علوم انسانی جدید به طور خاص بیان شود و مناسبات میان علم و دین تا حدودی

روشن گردد تا مشخص شود اصولاً مسلمانان چه نقدهایی نسبت به علوم انسانی موجود دارند؛ پس از آن می‌توان به پرسش‌های کلیدی‌تر ذیل پاسخ داد:

اندیشه اسلامی چگونه می‌تواند به تحول علوم انسانی در معنای عام و علوم انسانی اسلامی به معنای خاص منتهی شود؟ آیا این تحولات در حدی گسترده است که بتوان از آن تحت عنوان پارادایم اسلامی علوم انسانی در مقابل پارادایم‌های سکولار علوم انسانی یاد کرد؟ این مقدمه مختصر روشن می‌کند که برخی مفاهیم مرتبط با موضوع مورد بحث این کتاب عبارت‌اند از: علم، علم جدید، علوم انسانی، تحول علوم انسانی، پارادایم‌های علوم انسانی، علوم انسانی اسلامی و... .

برخی می‌پندارند بدون داشتن شناخت دقیقی از مفاهیم مورد بحث در یک گفتار یا نوشتار، آن بحث نمی‌تواند به درستی پیش برود و بر این اساس در آغاز هر بحثی ارائه تعریف روشنی از واژگان را ضروری می‌دانند. این ذهنیت، متأثر از دیدگاه فلاسفه قدیم است که معیار علم به یک شیء را توان ارائه تعریفی حقیقی از آن می‌دانستند؛ از سوی دیگر، باید توجه داشت که حتی فلاسفه اسلامی به‌رغم پذیرش کلیت دیدگاه یادشده، با اذعان به مشکلات تعریف حقیقی امور، ارائه چنین تعریفی را تنها در امور دارای ذات، امکان‌پذیر دانسته‌اند.

اینک چنانچه بخواهیم برای علم، علم جدید، علوم انسانی، تحول علوم انسانی، علوم انسانی اسلامی و... تعریفی حقیقی ارائه کنیم، باید خود را با مشکلاتی درگیر نماییم که توسط فلاسفه و منطق‌یون برای ارائه تعریف حقیقی بیان شده است، اما با توجه به اهداف این کتاب درسی، مناسب‌تر آن است که به جای تعریف حقیقی، تنها به باز کردن معنایی بپردازیم که الفاظی همچون، علم، علم جدید، علوم انسانی، تحول علوم انسانی و علوم انسانی اسلامی بر آن دلالت می‌کنند. حتی در موضوع مورد بحث در این نوشتار، ایرادی نخواهد داشت که هم‌سو با ویتگنشتاین متأخر معتقد باشیم معنای یک واژه در پرتو کاربرد آن در یک گفتمان مشخص می‌شود. بر این مبنا، هرچند نتوان تعریف منطقی و کاملاً دقیقی از علم، علم جدید، علوم انسانی، تحول علوم انسانی و علوم انسانی اسلامی ارائه کرد، می‌توان در پرتو ادبیات خاصی که در دهه‌های گذشته در ارتباط با این واژگان مطرح شده است، از این واژگان به شیوه معقولی در بحث استفاده نمود.

بر این اساس، در این گفتار به جای ارائه تعریف منطقی و اجماعی از واژگان علم، علم جدید، علوم انسانی، تحول علوم انسانی، علوم انسانی اسلامی، قصد داریم با بیان توضیحاتی

دربارهٔ واژگان اصلی موضوع محوری این نوشتار، درک نسبتاً مشترکی از این واژگان به دست آید تا زمینه برای فهم هر چه بهتر مطالب فصول بعدی فراهم شود.

چیستی دین و ویژگی‌های اسلام

تنوع ادیان و رویکردهایی که جامعه‌شناسان، روان‌شناسان، فلاسفه و... به دین داشته‌اند، ارائه تعریفی مورد اجماع از دین را بسیار دشوار کرده است. بر این اساس، با توجه به هدف کتاب حاضر، در این بخش تنها به تعریف جوادی آملی از دین بسنده می‌شود: دین مجموعه عقاید، اخلاق و قوانینی است، برای پرورش انسان‌ها و ادارهٔ امور جامعه. اگر این عقاید و قوانین از طرف خداوند نازل شده باشد، به آن دین حق و اگر از ناحیه غیر خداوند تنظیم شده باشد به آن دین باطل گفته می‌شود (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ص ۱۱۱). در میان ادیان حق، دین اسلام به عنوان آخرین دین، از جانب پروردگار به حضرت محمد ﷺ نازل شده است تا انسان‌ها را در تمامی زمان‌ها و جوامع به سعادت رهنمون شود. با توجه به عصمت پیامبر ﷺ در دریافت، نگهداری و انتقال وحی و فرایند گردآوری و نگارش وحی، مسلمانان اطمینان دارند الفاظ قرآن در طول زمان تحریف نشده است و این یکی از ویژگی‌های منحصر به فرد اسلام نسبت به دیگر ادیان است. همچنین با توجه به ادلهٔ موجود دربارهٔ عصمت جانشینان پیامبر ﷺ، شیعیان تنها تفسیری را خطاناپذیر می‌دانند که توسط معصومین (علیهم‌السلام) از وحی و کلام پیامبر صورت گرفته است، به شرط آنکه در صدور آن از جانب معصومین (علیهم‌السلام) اطمینان حاصل کنند. بر این اساس، در اسلام افزون بر عقل، به عنوان رسول باطنی، که براساس آن وجود خداوند و پاره‌ای از صفات وی و همچنین ضرورت نبوت و عصمت و... اثبات می‌شود، نقل (قرآن و بیانات معصومین (علیهم‌السلام)) نیز به عنوان رسول ظاهری به عنوان منابع معرفتی مطمئن در ساخت اندیشه اسلامی نقش کلیدی ایفا می‌کنند؛ اما دیگر تفاسیر از آیات قرآن و روایات معصومین (علیهم‌السلام) و بر ساخته‌های عقلی بشر، دانش‌هایی خطاپذیر قلمداد شده که اعتبار آنها باید براساس دانش‌های خطاناپذیر سنجیده شود. همان‌گونه که در تعریف دین آمد و مرور محتوای قرآن و روایات نیز نشان می‌دهد، دین اسلام در دربردارندهٔ سه دسته گزاره هماهنگ با هم است: ۱. عقاید (که ناظر به بیان حقایقی از عالم هستی است)؛ ۲. اخلاق (که ناظر به نظام ارزشی و ارتقاء خلیات انسان است)؛ ۳. احکام (دستورالعمل‌هایی برای اداره زندگی فردی و اجتماعی).

چیستی علم

ارائه تعریف منطقی از علم ممکن نیست؛ زیرا مفهومی روشن‌تر از آن وجود ندارد. با وجود این، در طول تاریخ اندیشه بشری، معانی مختلفی برای علم بیان شده است. می‌توان گفت وجه مشترک بین این معانی، مفهوم «آگاهی» است و آنچه این معانی را از یکدیگر متمایز می‌سازد، خصوصیات و قیودی است که برای آگاهی موردنظر در تعریف علم لحاظ می‌شود. برای نمونه، مصباح یزدی (۱۳۹۲، ص ۴۳-۷۶) به چندین معنا از علم اشاره کرده‌اند:

۱. معنای روان‌شناختی علم: علم عبارت است از اعتقاد جزئی شخص به مطلبی. در این معنا مطابقت یا عدم مطابقت اعتقاد شخص با واقعیت لحاظ نمی‌شود. علم در این معنا مقوله‌ای روان‌شناختی است؛

۲. شناخت مطابق با واقع: علم عبارت است از شناخت مطابق با واقع که شامل علم حضوری و حصولی می‌شود. در این معنا روش کسب علم لحاظ نشده است؛

۳. شناخت حصولی مطابق با واقع: علم آن دسته از قضایایی است که مطابقت آنها با واقع احراز شده است. این معنا تنها شامل علم حصولی می‌شود؛

۴. شناخت حصولی کلی مطابق با واقع: در این معنا قضایای جزئی و شخصی از دایره علم خارج می‌شوند، در نتیجه دانش‌هایی همچون تاریخ و جغرافیا از دایره علم خارج می‌شوند؛

۵. شناخت حصولی تجربی: علم عبارت است از کشف واقعیت تجربه‌پذیر به روش تجربی. در چند قرن اخیر، وقتی از Science صحبت به میان می‌آید این معنای علم مدنظر است.

علم جدید

از آنجا که مسئله محوری این کتاب، چگونگی مواجهه جهان اسلام با علم جدید است، در ادامه توضیح بیشتری درباره این معنای علم ارائه می‌شود.

هر چند در قرون گذشته، Science درباره هر نوع معرفت مدلی به کار برده می‌شد، اما در سده گذشته این واژه صرفاً برای آن دسته از علومی (اعم از طبیعی یا انسانی) به کار می‌رود که به روش تجربی به دست آمده‌اند. این تلقی از علم، ریشه در آرای فلاسفه تجربه‌گرای انگلیسی‌زبان، همچون جان لاک (۱۶۳۲-۱۷۰۴)، جرج بارکلی (۱۶۸۵-۱۷۵۳) و دیوید هیوم (۱۷۱۱-۱۷۷۶) و... دارد. گسترش مطالعات تجربی درباره طبیعت که عمده‌تاً با

گالیلئ ایتالیایی (۱۵۶۵-۱۶۴۲) آغاز شده بود، با کارهای رابرت بویل انگلیسی (۱۶۲۷-۱۶۹۱) ادامه یافت و سرانجام توسط آیزاک نیوتن انگلیسی (۱۶۴۳-۱۷۲۷) در قالب نظریه‌ای که هم‌زمان توان تبیین حرکت‌های آسمانی و زمینی را داشت، به نقطه اوج خود رسید و بشر از این طریق توان پیش‌بینی و کنترل امور طبیعی را به دست آورد و زمینه را برای گسترش نگاه تجربه‌گرایانه فراهم کرد.

ایمانوئل کانت (۱۷۲۴-۱۸۰۴) فیلسوف آلمانی - که به‌عنوان پدر مدرنیته شناخته می‌شود- در تلاش برای توجیه معرفت‌شناختی فیزیک نیوتنی، کوشید تا از طریق شناسایی شروط امکان معرفت تجربی، عقل‌گرایی فلاسفه‌ای همچون رنه دکارت (۱۵۹۶-۱۶۵۰)، باروخ اسپینوزا (۱۶۳۲-۱۶۷۷) و گوتفرد لایبنیتس (۱۶۴۶-۱۷۱۶) و تجربه‌گرایی فلاسفه‌ای همچون لاک، بارکلی و هیوم را با هم جمع کند. در نگاه وی تنها واقعیت‌های زمانمند و مکانمند می‌توانند در قالب مقولات دوازده‌گانه فاهمه، معرفتی تجربی را به وجود آورند. با این نگاه، موضوعات مورد مطالعه در متافیزیک و دین به کلی از حوزه مطالعه علمی خارج و گزاره‌های متافیزیک و دینی به‌عنوان احکام جدلی‌الطرفین معرفی شدند. این نگاه به معرفت توسط آگوست کنت (۱۷۹۸-۱۸۵۷) تداوم یافت. کنت که با عنوان پدر جامعه‌شناسی و پوزیتیویسم شناخته می‌شود، معرفت بشری را به سه دوره تقسیم کرد و مدعی شد بشر از دوره معرفت اسطوره‌ای و فلسفی گذر کرده و وارد مرحله علم پوزیتیو شده است. این زمینه‌های تاریخی تداوم یافت تا در قرن بیستم، اصحاب حلقه وین، جنبش پوزیتیویسم منطقی را بنیادینند. این جنبش هرچند توسط فلاسفه علمی (همچون پوپر، کوهن و لاکاتوش) نقادی شد، اما در نهایت علم، به علم تجربی منحصر شد، و فیزیک به‌عنوان مصداق بارز آن قلمداد شد.

طبقه‌بندی علوم

علوم در آغاز، در فرایند طرح پرسش و ارائه پاسخ در ارتباط با موضوعات مختلف شکل گرفت. با گسترش روزافزون علوم، آدمیان به شباهت‌ها و تفاوت‌هایی بین این علوم پی بردند و آنها را به اشکال مختلف طبقه‌بندی کردند. به لحاظ آثار مکتوب، ارسطو نخستین کسی بود که به طبقه‌بندی علوم اقدام کرد. وی در متافیزیک (۱۳۶۶) علوم را به سه دسته نظری، عملی و تولیدی (صناعی) تقسیم کرد.

بسیاری از فلاسفه اسلامی مبنای ارسطو را در تقسیم‌بندی علوم پذیرفتند، برای نمونه، ابن مقفع، ابن سینا، سهروردی، فخر رازی، خواجه نصیرالدین طوسی، لاهیجی و... از الگوی کلی ارسطویی در تقسیم‌بندی علوم استفاده کرده‌اند و حکمت نظری را به سه شاخه طبیعیات، ریاضیات و فلسفه اولی و حکمت علمی را هم به سه شاخه علم اخلاق، تدبیر منزل و سیاست مدن تقسیم کرده‌اند (برخواه و عباسی، ۱۳۹۳، ج ۱۳). البته طبقه‌بندی علوم در جهان اسلام منحصر به طبقه‌بندی ارسطویی نیست، برای نمونه، امام محمد غزالی (۴۵۰-۵۰۵ق) متأثر از متون دینی و آرای صوفیان تقسیم‌بندی دیگری از علوم مبتنی بر اغراض تربیتی و سلوکی آنها ارائه کرده است. در این طبقه‌بندی، علوم به دو دسته کلی فرض عین و فرض کفایت (واجب عینی و کفائی) تقسیم شده است. اصول و فروع دین در نگاه غزالی واجب عینی هستند، اما علوم که فراگیری آنها واجب کفائی است به دو دسته شرعی (دانش‌هایی که از پیامبران رسیده و عقل، تجربه و سماع را به آنها راهی نیست) و غیرشرعی (محمود، مانند طب و ریاضی و کشاورزی؛ مذموم، مانند سحر و مباح مانند تاریخ و شعر) تقسیم می‌کند (طاهری عراقی، ۱۳۶۳).

پس از شکل‌گیری علوم جدید در قرن ۱۷ و ۱۸ گونه‌های دیگری از طبقه‌بندی علوم ارائه شده است، برای نمونه، آگوست کنت علوم را بر مبنای کلیت و سادگی به ریاضیات، نجوم، فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی و جامعه‌شناسی تقسیم می‌کند (شاله، ۱۳۷۸، ص ۶۲). همان‌طور که ملاحظه می‌شود در طول تاریخ، مبانی و غایات متفاوت، گونه‌های مختلف طبقه‌بندی علوم را موجب شده است. با توجه به اهداف موردنظر در این کتاب، علوم مختلف را بر دو مبنا طبقه‌بندی می‌شود:

علوم را می‌توان بر حسب روش کلان کسب معرفت به علوم عقلی (مانند فلسفه)، شهودی (مانند عرفان)، نقلی (مانند تاریخ) و تجربی (مانند فیزیک) و... تقسیم نمود. همچنین علوم بر حسب موضوع به علوم طبیعی (مانند فیزیک)، علوم زیستی (مانند زیست‌شناسی)، علوم رفتاری (مانند روان‌شناسی)، علوم اجتماعی (مانند جامعه‌شناسی) و... قابل تقسیم‌اند.

این کتاب در آغاز بیشتر بر دو مبنای تقسیم‌بندی موضوعی و روشی بر علوم انسانی (شامل علوم رفتاری و اجتماعی) تجربی تأکید خواهد داشت، اما در ادامه از محدودیت‌های روشی گذر خواهد کرد.

مناسبات علم و دین

با ظهور گونه‌های مختلف معرفت که بر مبنای روش‌های مختلف کسب معرفت پدید آمده‌اند، بحث از مناسبات آنها نیز به میان آمد. برای نمونه، می‌توان به بحث از مناسبات فلسفه و اسطوره در یونان باستان اشاره کرد. با گسترش ادیان الهی همچون یهودیت، مسیحیت و اسلام مناسبات فلسفه و دین، مورد بحث قرار گرفت و آرای متفاوتی در این زمینه ارائه شد. با پدید آمدن علم جدید، بحث از مناسبات علم جدید و دین به صورت کاملاً جدی مطرح شد، البته امور اجتماعی، سیاسی و اقتصادی نیز در شدت این بحث نقش برجسته‌ای داشتند.

در این بین شاید بتوان گفت مکاتبات میان گالیله و کشیشان در ارتباط با نظریه زمین مرکزی و خورشید مرکزی، و در نهایت برخورد کلیسا با گالیله، یکی از مطرح‌ترین مباحث مربوط به این موضوع است. با گسترش علوم جدید این بحث دامنه گسترده‌تری یافت. نظریه تکاملی داروین و نظریه‌های کیهان‌شناسان معاصر (نظیر استیون هاوکینگ انگلیسی) که به استناد نظریات مطرح‌شده در نسبیت و کوانتوم، فرضیه‌هایی را درباره آغاز و انجام جهان مطرح کرده‌اند، زمینه‌های بحث درباره مناسبات علم جدید و دین را گسترش داده و آن را به موضوعی دانشگاهی برای بررسی تبدیل کرده‌اند.

در خصوص مناسبات علم جدید با دین دیدگاه‌های مختلفی مطرح شده است. مک‌کراث به سه، ایان باربور به چهار و تد پیترز به هشت دیدگاه در این زمینه اشاره کرده‌اند (احمدی و آیت الهی، ۱۳۸۸). در این میان طبقه‌بندی چهارتایی ایان باربور از شهرت بیشتری برخوردار است. باربور دیدگاه‌های موجود در زمینه مناسبات علم و دین را این گونه تقسیم می‌کند:

الف) تعارض: در این دیدگاه که از طرف برخی علم‌گرایان یا نص‌گرایان حمایت می‌شود، گزاره‌های علمی و دینی در تعارض با هم هستند و یکی از این دو باید طرد شوند، برای نمونه، علم‌گرایان که روش تجربی را تنها روش کسب شناخت معتبر از عالم می‌دانند، گزاره‌های دینی را کنار می‌گذارند؛

ب) استقلال: کسانی که می‌خواهند هم یافته‌های انسانی را پاس دارند و هم داده‌های وحیانی را، بر استقلال گزاره‌های علم و دین از حیث موضوع یا هدف تأکید می‌کنند. در این نگاه، گزاره‌های علمی و دینی اصولاً درباره یک موضوع واحد سخنی نمی‌گویند که با هم در تعارض قرار گیرند. در جایی هم که به ظاهر گزاره‌های علمی و دینی درباره یک موضوع واحد

سخن می‌گویند، از آنجا که دو هدف متفاوت مدنظر است، گزاره‌ها دو معنای متفاوت می‌یابند و باز زمینه تعارض علم و دین از بین می‌رود؛

ج) گفتگو: دو دیدگاه پیش‌گفته در برابر شواهد موجود دوام نیاوردند؛ زیرا حوزه‌های مشترکی وجود دارد که علم و دین درباره آن حوزه با زبان واقع‌گرایانه سخن گفته‌اند. وجود چنین حوزه‌هایی زمینه گفتگو و سر مسئله متقابل را برای علم و دین فراهم می‌کند؛

د) وحدت: در این دیدگاه تلاش می‌شود تا با بهره‌گیری مشترک از علم و دین یک دیدگاه فراتر درباره عالم هستی به دست آید.

در این میان، هرچند دیدگاه تعارض علم و دین در قرن بیستم در غرب رواج داشت و در واکنش به آن دیدگاه استقلال علم و دین مطرح شد، اما جان هدلی بروک، در کتاب چشم‌اندازهایی تاریخی به علم و دین، «نظریه ترابط چندوجهی و پیچیده میان آموزه‌های دینی و باورهای علمی» را مطرح می‌کند و بر این باور است که به جز در موارد استثنائی، ارتباط علم و دین در غرب ارتباطی خوب، پویا و مسالمت‌آمیز بوده است و آموزه‌های دینی در موارد متعددی موجبات رشد و تعالی علم را فراهم آورده است (رک: حسنی و همکاران، ۱۳۹۰، ص ۱۱). این ارتباط، گفتگو و تعامل می‌تواند در سطحی فراتر زمینه را برای یک نظریه یکپارچه فراهم آورد که در پرتو آن علم و دین وحدت می‌یابند.

علوم انسانی و علوم اجتماعی

علوم انسانی ۱ و علوم اجتماعی ۲ از واژه‌های پربسامد در این کتاب هستند. بین دانشمندان و مراکز آموزشی و پژوهشی داخل و خارج کشور، تلقی مورد اجماعی درباره این دو، و واژگان دیگری همچون علوم رفتاری، ۳ علوم اخلاقی، ۴ مطالعات اجتماعی ۵ و مطالعات فرهنگی ۶ و Humanites که به مطالعه کنش‌های انسانی می‌پردازند، وجود ندارد، برای نمونه، در یک نگاه

-
1. Human Sciences.
 2. Social Sciences.
 3. Behavioral Sciences.
 4. Moral Sciences.
 5. Social studies.
 6. Cultural studies.

چنین عنوان می‌شود که: علوم انسانی و علوم اجتماعی از حیث موضوع (مطالعه درباره کنش‌ها و حالات درونی انسان و ارتباطات و بر ساخته‌های او) مشابه، و از حیث روش متفاوت هستند؛ به گونه‌ای که در علوم اجتماعی از روش‌های تجربی (اعم از کمی و کیفی) و در علوم انسانی از روش استنتاجی، تحلیلی، انتقادی و نقلی برای مطالعه حالات و ارتباطات انسان‌ها استفاده می‌شود. بر این اساس، دانش‌هایی نظیر هنر، فلسفه، تاریخ، الهیات، ادبیات، شعر، حقوق و... در زمره علوم انسانی و دانش‌هایی مانند جمعیت‌شناسی، جغرافیای انسانی، جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی، به شرط آنکه به روش تجربی پایبند باشند، در ردیف علوم اجتماعی قرار می‌گیرند. به بیان دیگر، وقتی در Social sciences یا Behavioral sciences از واژه science استفاده می‌شود، مراد این است که روش مورد مطالعه در این شاخه‌ها، صرفاً روش تجربی است. این در حالی است که اصطلاح sacred sciences یک اصطلاح رایج است که انحصار روش تجربی در آن دیده نمی‌شود، همچنین در علوم شناختی،^۱ در کنار علوم تجربی‌ای نظیر عصب‌شناسی و علوم رایانه از علومی همچون فلسفه ذهن و زبان‌شناسی استفاده می‌شود که روش آنها تجربی نیست.

دیدگاه دیگری که برای تمایز علوم انسانی از علوم اجتماعی معرفی شده آن است که علوم انسانی به مطالعه هستی‌ها و کنش‌هایی می‌پردازد که از مسیر اراده و آگاهی انسان پدید می‌آیند و کمتر تن به روش تجربی می‌دهند. در مقابل علوم اجتماعی مطالعه درباره کنش‌های اجتماعی انسان و لوازم و عوارض مربوط به آن است که به روش تجربی قابل مطالعه هستند. در این تعریف، نسبت علوم انسانی و علوم اجتماعی نسبت عموم و خصوص مطلق است، یعنی علوم اجتماعی زیرمجموعه علوم انسانی هستند، اما برخی از علوم انسانی در زمره علوم اجتماعی نیستند.

تعریف علوم انسانی بر مبنای موضوع، هدف و روش

همان‌طور که ملاحظه شد ارائه معنای دقیقی از علوم انسانی، به گونه‌ای که به سادگی بتوان آن را از واژگان مشابه متمایز کرد، کار دشواری است، اما به هر روی، تلاش‌هایی برای تعریف علوم انسانی به عمل آمده است و معیارهای مختلفی برای تمایز این دسته از علوم از علوم دیگر پیشنهاد شده است. یکی از مهم‌ترین ملاک‌هایی که برای تمایز علوم از هم ارائه شده، موضوع

1. cognitive science.

علم است. در این دیدگاه چنین عنوان می‌شود که هر علمی موضوعی مشخص و متمایز از دیگر علوم دارد که عوارض آن موضوع در آن بررسی می‌شوند، اما انسان را به صورت مطلق نمی‌توان به عنوان موضوع علوم انسانی در نظر گرفت؛ زیرا در پزشکی نیز انسان، موضوع مطالعه است. بر این اساس، بهتر است گفته شود که علوم انسانی، انسان را از جهت خصوصیات ذهنی (باورها، علایق، عواطف) و کنشگری او در ارتباط با طبیعت و انسان‌های دیگر و... بررسی می‌کند. در این صورت علوم انسانی شامل جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، علوم سیاسی، تاریخ و مانند آن می‌شود. در این تعریف، اشاره‌ای به روش شناخت نشده است و بر این اساس علوم انسانی می‌توانند، عقلی، تجربی، شهودی یا نقلی باشند.

در تعریف دیگر به استناد عاملی که انسان را از دیگر موجودات جدا می‌کند، علوم انسانی بر مبنای هدف آن تعریف می‌شود. در این دیدگاه، انسان به واسطه حیث التفاتی و اراده و اختیاری که دارد می‌تواند هدفی انتخاب کند و برای رسیدن به آن هدف بایدها و نبایدهایی را اعتبار نماید و کنشی انجام دهد. در حالی که در بین امور طبیعی، روابط صرفاً بر مبنای رابطه ضروری علی و معلولی شکل می‌گیرد. بر این مبنای، می‌توان گفت هدف از تحقیق در علوم طبیعی کشف روابط بین پدیده‌ها به منظور تبیین علی و به تبع آن پیش‌بینی و کنترل پدیده‌های طبیعی است، در حالی که هدف علوم انسانی، فهم باورها و کنش‌های معنادار و ارادی آدمیان است.

این تفاوت در هدف، که به تبع تفاوت در موضوع به وجود آمد، تفاوتی را هم در روش تحقیق علوم طبیعی و علوم انسانی به همراه می‌آورد، به گونه‌ای که علوم طبیعی از روش‌های تجربی کمی که روابط علی و همبستگی بین پدیده‌ها را به دست می‌آورد، استفاده می‌کنند و علوم انسانی از روش‌های تاریخی، تفهیمی و کیفی بهره گرفته، می‌کوشند با آگاهی از تاریخ، پیش‌فرض‌ها، ارزش‌ها و اهداف کنشگران، به فهم بهتر ساحات درونی و بیرونی کنشگران راه یابند.

از این منظر، برخی از دانش‌ها درباره انسان می‌توانند هم در زمره علوم طبیعی قرار گیرند و هم در زمره علوم انسانی، برای نمونه، روان‌شناسی اگر صرفاً به دنبال کشف روابط علی و همبستگی‌های بین محرک‌ها و رفتار فرد از طریق مشاهده و آزمون تجربی باشد تا بدین وسیله بتواند رفتار فرد را به صورت علی و به استناد قوانین فراگیر تبیین و به تبع آن پیش‌بینی و کنترل کند (آن گونه که مثلاً در روان‌شناسی رفتارگرا دنبال می‌شود) در زمره علوم طبیعی قرار می‌گیرد، اما چنانچه روان‌شناسی درصدد فهم رفتار ارادی فرد از طریق آگاهی نسبت به باورها، خواسته‌ها، تاریخ و فرهنگ و موقعیت اجتماعی فرد باشد، در زمره علوم انسانی قرار می‌گیرد.